

نقد رویکرد نئولیبرالیسم و مخاطرات امنیت انسانی

دکتر مرجان بدیعی ازندهای* و دکتر زهرا احمدی پور**

مقدمه

پارادایم امنیت انسانی سئوالات انتقادی را مورد توجه قرار می دهد. مثلاً اینکه چه کسی ایمن است؟ و چه کسی ایمن نیست؟ منافع چه کسانی تحت پوشش قرار می گیرد؟ امنیت انسانی به طور واکنشی متضمن عدم خشونت فیزیکی یا صلح منفی خواهد بود اما به طور کنش گرایانه امنیت انسانی در برگیرنده مکانیسم های ایجاد کننده سیاست ها و ساختارهایی است که امنیت فرهنگی، ساختاری و شخصی، به بیان ساده تر، صلح مثبت را برای افراد و جوامع تضمین خواهد کرد.

ریردون^۱ (۱۹۹۹) از چهار منبع امنیت انسانی سخن می گوید: محیط، نیازهای اساسی (مانند غذا و مسکن)، هویت و شأن، محافظت از آسیب و زیان. وی تصریح می کند که امنیت انسانی گروهی و افراد در اصل چشم داشت و توقع نسبت به رفاه و خوشبختی است. در واقع هر چیزی که تحت نام امنیت انجام می شود به لحاظ صوری برآوردن آن چشم داشت و توقع می باشد. (۱)

از سوی دیگر امنیت انسانی به عنوان ارضای نیازهای اولیه انسانی جزئی از مباحث مهم در تاریخ اندیشه و عمل سیاسی بوده و با مفهوم جامعه سالم ارتباط می یابد. مفهوم "جامعه سالم" همه شعب اقتصاد سیاسی - خواه لیبرال، سوسیال یا مرکانتلیستی - را به هم پیوند می دهد. بعلاوه مفهوم امنیت انسانی جزئی از مباحث جاری مربوط به "عدالت اجتماعی جهانی" است (۲). جهان در خلال بیست و پنج سال گذشته شاهد ظهور شکلی از اقتصاد سیاسی نئولیبرال بوده که تشکیل شرکت های ارتباطاتی عمده بازتاب

* استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: mrjn556@yahoo.com

** استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، پست الکترونیکی: farah18004@yahoo.com

^۱ Reardon

گسترش این ایدئولوژی است. تحولات ناشی از این ایدئولوژی برای امنیت انسانی و منافع عمومی بسیار مضر بوده است. زیرا که سلطه ی فاجعه بار قدرت های خصوصی بر ابزارهای ارتباط جمعی را به دنبال داشته است. با این حال احتمال تحقق امنیت انسانی بسته به میزان به چالش کشیدن و ایجاد تحول در نهادها و قدرت بازیگران نخبه و مسلط دارد (۳).

آنچه که در این بررسی حائز اهمیت است آن است که مخاطرات امنیت انسانی در سایه ایدئولوژی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و بر اساس شواهد متعدد بیان گردد. باید توجه داشته باشیم که سیستم سرمایه داری مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیسم و با تاکید بر دیدگاه ماشین گرایی به طبیعت با معیارهایی همراهی می شد که بر اساس قدرت شکل می گرفت. در این سیستم، نگرش به نظام هستی با دیدگاه ماشینی مبتنی بر یک نظم محاسباتی است که در آن دو عامل "نظم" و "قدرت" مکمل یکدیگر می باشند و هر دو به یک سامان اجتماعی با معیارهای انسانی و نیروی ماشینی نیازمندند. ماهیت تفکر لیبرالیستی مشروعیت بخشیدن به توسعه فضایی قدرت های مسلط است. سیستم سرمایه داری که منجر به افزایش زاویه توسعه بین کشورهای شمال- جنوب گردید، در داخل جوامع نیز به فاصله طبقاتی منجر شد که مبتنی بر انباشت سرمایه بود. لیبرالیسم که نتوانسته بود به نیازهای اساسی جوامع پاسخ منفی گوید در دهه ی ۱۹۸۰ از لیبرال های افراطی متأثر گردید و "راست نو" شکل گرفت که علاوه بر همه باورهای لیبرالیستی، به دخالت بنیاد گرایی مذهبی در امور سیاسی نیز معتقد بودند و بر آن بودند به منظور حفاظت از اصول لیبرالیسم آن را در چارچوبی اخلاقی قرار دهند و فشار حرکتهای جنوب را که اعتراض به گسترش فقر و افزایش فاصله توسعه به عنوان دستاورد نظام سرمایه داری بود، کاهش دهند. دوره زمامداری و سیاست های مارگارت تاچر و رونالد ریگان حاصل این باورها بود که چشم اندازهای آن مورد بررسی قرار خواهند گرفت و به مخاطرات امنیت انسانی افراد و گروه ها در خلال آن پرداخته خواهد شد.

امنیت انسانی و تفکیک آن از امنیت دولتی / ملی

از نظر کیم انگلند جغرافیای سیاسی همان گونه که مربوط به قلمرو و قلمرو سازی می شود این نکته را که چگونه قدرت در فضاها و به واسطه این فضاها اعمال می شود و اینکه چگونه فضاها و مرزهایشان مشخص شده، حفاظت و دفاع شده و یا مورد کشمکش قرار می گیرند را به دقت مورد بررسی قرار می دهد. به نظر می رسد که اکثر اوقات مقیاس تحلیل برای جغرافی دانان سیاسی دولت (به عنوان مهمترین مقیاس)، منطقه و کره زمین است در حالیکه به مقیاس های حساس تر و نرم تر توجه کمتری معطوف می شود. سالی مارستون

(۲۰۰۰) خاطر نشان می‌سازد که تحقیق در باره ساخت اجتماعی مقیاس به اهمیت دولت، نیروی کار، سرمایه و یا ترکیبی از آن‌ها توجه می‌کند. به دیگر سخن، مرکز توجه بر روی سیاست مربوط به گستره "عمومی" متعلق به تولید قرار دارد در حالیکه تعداد بیشتری از فرآیندهای "خصوصی" مربوط به تولید مجدد و مصرف، نادیده انگاشته شده اند (۴).

از سوی دیگر امنیت ملی نیز گرایش به این دارد که با عبارات دولت - محورانه تعریف شود لذا مفهوم امنیت ملی که عمدتاً از حوزه مطالعات استراتژیک سرچشمه می‌گیرد بوسیله طرز تفکر نئورئالیستی تفوق یافته است. یعنی به واسطه تمرکز آن بر قدرت و نهادهای قدرت به ویژه ارتش. مفهوم سنتی امنیت ملی در عباراتی از ارتش‌ها، سلاح‌ها و جنگ‌ها بر "دولت" هم به عنوان یک بازیگر اصلی و هم به عنوان یک سطح تحلیل تاکید می‌ورزد. اما این دولت محوری کوتاه نظرانه دیگر بازیگران مهم و نیز سایر سطوح تحلیل را در نظر نمی‌گیرد یعنی شامل افراد و گروه‌ها (مانند گروه‌های مذهبی و قومیتی، گروه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی)، بازیگران غیر دولتی و نیز سایر نهادها مانند شرکت‌های فراملیتی و چند ملیتی و ... نمی‌شود. تعریف سنتی امنیت ملی بر محافظت در مقابل آسیب، معطوف به سطوح دولتی مفهوم "آسیب" است و به معنای محافظت شهروندان از آوارگی، بیسوادی و بیکاری نمی‌باشد. بعنوان مثال مداخله ارتش بوتسوانا و آفریقای جنوبی در لسوتو از ۱۹۹۸ و نیز تهاجم نامیبیا به آنگولا، شهروندان این کشورها را از آسیب مصون نداشت. آوارگی، فقر و ... از پیامدهای آن بودند. به همین جهت این تعریف سنتی از امنیت ملی، از "حقوق بشر" اساسی شهروندان محافظت نمی‌کند. بنابراین می‌بینیم که ارائه‌ی تعریفی جامع‌تر از "محافظت در برابر ضرر" معنای بیشتری از محافظت سنتی در برابر جنگ و تهاجم از جانب ارتش‌های بیگانه می‌دهد. مانند محافظت در برابر گرسنگی، فقر، حمله و تهاجم جنسی به زنان، کودکان و مردان.

احیای درکی از چارچوب مفهومی امنیت لزوم وجود رویکردی جامع را به وجود آورده است تا بتواند نیازهای امنیتی همه مردم را حاصل سازد. اندیشمندانی مانند باری بوزان و کن بوث چهارچوبهای نظری مفیدی برای تحلیل دستورالعمل امنیتی چند سطحی و چند بعدی فراهم آورده اند. (۴) امنیت دولتی یا ملی با در بر گرفتن امنیت انسانی دوباره تعریف شده است. در این زمینه، باری بوزان ۵ بخش یا تیپولوژی امنیت را مورد شناسایی قرار می‌دهد. یعنی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، محیطی و نظامی که به عنوان ابزارهای تحلیل یا اولویت‌های نظام بکار می‌روند. (۵)

ویژگی اصلی مواد مورد بحث امنیتی جدید عبارتست از منفعت احیا شده در مسائل و موضوعات هنجاری. بدین ترتیب که توجه فراوانی نسبت به وضعیت انسانی شده

است. از این جهت نشان دادن علل ریشه ای ناامنی انسانی بیشتر از پیامدهایش و نیز ایجاد امنیت انسانی بیش از امنیت اهمیت می یابد. چنانکه اشاره شد محور "امنیت انسانی" مردم هستند که افراد و اجتماعاتشان بیش از قلمرو حکومت ها را شامل می شود و در عین حال موضوع و هدف ارجاعی امنیت نیز می باشند. این نوع امنیت در واقع تأثیرات سیاست ها و اقدامات بر مردم را به عنوان معیاری برای تعیین موفقیت یا شکست سیاست ها به کار می گیرد.

مروری بر ایدئولوژی لیبرالیسم

لیبرالیسم با دو مفهوم مجزا در ادبیات سیاسی وارد شده است: مفهوم اول قائل به یک مواردی از عدم پیروی از عقاید و رفتارهای گوناگون و متعدد می باشد که تحت عنوان لیبرالیسم سنتی قلمداد می شود. در مفهوم دوم که با عنوان فلسفه سیاسی به وسیله "توماس هابز" و "جان استوارت میل" به ادبیات علمی راه یافته است (۶) مبتنی بر مفروضه های ذیل می باشد:

- همه انسانها موجوداتی عقلانی اند و این عقلانیت را می توان به دو شکل به کاربرد: ۱- به شکل ابزاری، به عنوان توانایی شکل دادن و تعقیب منافع؛ ۲- توان فهم اصول اخلاقی و زندگی بر اساس حکومت قانون
- آزادی موهبتی است که بیش از هر چیز دیگر، خواستنی است.
- با برداشتی مثبت از سرشت بشر، معتقدند می توان به تغییراتی در روابط بین الملل دست یافت.
- بر امکانات کارگزاری انسانی برای تأثیر بر تغییر تاکید می کنند. (۷)

در واقع مفهوم "فردگرایی بورژوازی از انسان" چارچوب لیبرال را شکل می دهد و به بیانی فرد را بنیادی تر و مقدم بر جامعه بشری، نهادها و ساختارهای آن تلقی می کند. با بیان رویکرد، جهان بینی لیبرال، اساساً انسان مدار و فرد گرا بوده و ماهیتی "این جهانی" دارد.

لیبرالیسم مبتنی بر ایدئولوژی خودمحوری معتقد است هر آنچه که برای فرد خوب است برای جامعه نیز مفید می باشد. سوداگرایی فرد بر سود جامعه برتری دارد و بر همین اساس در قرن ۱۷ فلسفه خود محوری از فرهنگ غربی شروع می شود و از آن زمان به بعد این فلسفه به منزله اصول اخلاقی لیبرالیسم و آزادی مطلق سرمایه داری به شمار می آید.

اندیشه پردازان ایدئولوژی های راست، طبیعت انسان را در خودپرستی، خودخواهی و خود محوری می پندارند و طبیعت انسان را در خط فکری داروینیسم اجتماعی و سیستم اثری لامارکی قبول دارند و پشتوانه فکری برای استعمار انسان به دست انسان، استعمار طبیعت از طریق نفع شخصی و نابودی قوم فروتر را به دست قوم برتر طبیعی می دانند و به نوعی، زندگی اجتماعی را تحت حاکمیت قوانین طبیعی قرار داده و معتقد هستند اگر به انتخاب اصلح نیاندیشم، بقای ناصالحان را تأیید می کنیم. (میلیونها محصول انتخاب طبیعی می باشند!!).

در این رویکرد، داروینیسم اجتماعی و لامارکسیم اجتماعی هر دو با استدلالی لیبرالیستی و تفکر مسلط بر هر دو، امپریالیسم را به منزله ی مرحله ی طبیعی در تکامل جامعه می پذیرند و به برتری گروه حاکم و طبقه ثروتمند قائل بوده و این گروه ها را از توده مردم کاملاً متمایز می سازند. از این نظر به توده ی مردم نگاه تحقیر آمیزی دارند و آن را از قوانین ابدی طبیعت می دانند و با رویکردی جبرگرایانه همه عقب ماندگی ملت ها و افراد را به سیستم اثری نسبت می دهند (۸).

از لیبرالیسم به نئولیبرالیسم

لیبرالیسم در طول دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نرخ های بالایی از رشد اقتصادی را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بوجود آورد. لیکن در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ فروریزی لیبرالیسم هم در سطح جهان و هم در سطح اقتصادهای محلی آغاز شد و مرحله رکود تورمی در جهان ظهور یافت که تا سال های زیادی بعد از دهه ۱۹۷۰ نیز ادامه یافت. بحران انباشت سرمایه در دهه ی ۱۹۷۰ از طریق آمیزه ای از بیکاری رو به افزایش و تورم شتابان بر همه تأثیر گذاشت.

گفتنی است در دهه ی ۱۹۷۰ تجدید حیات لیبرالیسم به صورت بازگشت به سمت علمی اقتصاد رشد ارتدوکسی همراه با اندیشه های مالتوسی و داروینیسم اجتماعی، جهان را در شرایط جدید اقتصادی قرار داده بود. (۹)

در دهه ۱۹۷۰ نظریه ای تحت عنوان "عدالت" توسط جان رالز منتشر گردید مبنی بر اینکه همه ی افراد حقوق برابر دارند، حق انتخاب، حق آزادی، حق مالکیت و ... او فرد را بر جامعه مقدم می دارد و می گوید انسان اساساً جویای منافع خودش است و اولویتی برای آزادی در مقابل سایر ارزش های اجتماعی قائل می شود و حرمت شخص به درآمدش بستگی ندارد. حال آنکه در قاموس ایدئولوژی لیبرالیسم، به دنبال منافع فردی

کسب موقعیت برتر (قدرت، ثروت) هدف اصلی فرد قلمداد می شد و با دیدگاهی ماشینی، دیگران و طبیعت ابزاری برای تأمین اهداف طبقه ثروتمند می شدند.

در دهه ۱۹۸۰ نظریه دیگری درباره کاهش دخالت دولت در بازار مطرح گردید و "فردریک فن هایک" اعلام داشت که بازار خود بهتر می تواند سطح قیمت ها و تولید را تعیین کند و دخالت دولت ناموجه می باشد. اقدامات دولت ریگان در ایالات متحده آمریکا و مارگارت تاچر در بریتانیا مبتنی بر همین دیدگاه بود. هایک آزادی شخصی را با آزادی اقتصادی یکی می دانست. هر چند که در برابر نظر افراطی وی، وقتی در سال ۱۹۷۳ ژنرال پینوشه دولت سالوادور آلنده را در شیلی سرنگون کرد و به مدت دو دهه حکومت اختناق و سرکوب در شیلی برقرار ساخت، اقتصاد آزاد و بازار آزاد حاکم بر اقتصاد و جامعه شیلی شد اما هیچوقت آزادی های سیاسی با آزادی اقتصادی فرا نرسید و در شیلی به مدت دو دهه همه آزادی های شخصی و سیاسی سرکوب شد.

"میلتون فرید من" از معروفترین نظریه پردازان لیبرالیسم اقتصادی، دست نامرئی آدام اسمیت را دوباره مطرح و آنرا به منزله ی کلید رفاه اجتماعی و پیشرفت اقتصادی می داند. او معتقد است سرمایه داری رقابت آمیز برای تأمین آزادی های سیاسی ضروری است و آزادی های سیاسی تنها در پرتو اقتصاد رقابت آمیز تأمین می شود. در حالیکه در اغلب کشورهای سرمایه داری جهان سوم (نمونه کشور شیلی) اقتصاد رقابت آمیز نه تنها آزادی های سیاسی را به همراه نیاورد بلکه همه آزادی های فردی/اجتماعی و آزادی های مدنی را از مردم سلب نمود. حاصل این سیستم اقتصادی وجود میلیون ها فقیر، بیمار و بیکار در جهان سوم بود که هیچکدام از امنیت انسانی برخوردار نبودند (۱۰).

بازتابهای قضایی نئولیبرالیسم:

بازتاب های قضایی نئولیبرالیسم را می توان در بسیاری کشورها مشاهده نمود برای بررسی بهتر این بازتاب ها تجربه ی دو کشور از دو دنیای متفاوت یعنی بریتانیا و چین را مورد توجه قرار می دهیم:

تجربه بریتانیا/تاچریسم

اگرچه نئولیبرال سازی در کشورهایی مانند شیلی و آرژانتین در دهه ی ۱۹۷۰ به شکل یک کودتای نظامی با حمایت طبقات بالای سنتی (و البته با حمایت ایالات متحده) ساده و سریع ولی به صورت خشن و قاطع اتفاق افتاد، انقلاب نئولیبرالی به مارگارت تاچر و رونالد ریگان نسبت داده می شود که پس از سال ۱۹۷۹ با شیوه های دموکراتیک تحقق می یافت.

این تحقق نیاز به ایجاد رضایت عمومی (حس مشترک) داشت که به وسیله رسانه‌ها و نهادهای جامعه مدنی صورت می‌گرفت اما نکته مهم آن بود که در سطح گسترده‌ای با استفاده از زور (قدرت نظامی/شیلی؛ فشار مالی/در موزامبیک و در فلیپین) این فرهنگ سازی صورت گرفت. ساخت رضایت در بریتانیا به شیوه‌ی خاص صورت گرفت. از آنجا که حزب کارگر برای ابزار قدرت طبقه کارگر ساخته شده بود و مدیون اتحادیه‌های کارگری نیرومند و ستیزه‌جو بود. در نتیجه، بریتانیا یک ساختار "دولت رفاه" بسیار فراگیر ایجاد کرده بود. صنایع مهم اقتصاد (زغال، فولاد و خودرو سازی) ملی شده بودند. بخش بزرگی از خانه سازی در بخش عمومی بود و حزب کارگر از دهه ۱۹۳۰ به بعد دژ مهمی از قدرت در عرصه حکمرانی شهری ساخته بود که شورای شهر لندن از پیشگامان آن بود. دولت کارگری دهه ۱۹۶۰ از فرستادن نیرو به ویتنام امتناع ورزید و به رغم میل خود در دهه‌ی ۱۹۶۰ نیروهایش را از شرق کانال سوئز خارج کرد ولی از آن پس به عنوان شریک ناتو زیر چتر نظامی ایالات متحده قرار گرفت و به حضور نو استعماریش ادامه داد. بحران جدی انباشت سرمایه در دهه‌ی ۱۹۷۰ و تورم ۲۶ درصدی ۱۹۷۵ منجر به افزایش تعداد بیکاران (بیش از یک میلیون نفر) گردید به دلیل اعتصاب معدنچیان در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ در نتیجه خاموشی برق، وضعیت فوق العاده اعلام شد و دولت تلاش کرد حمایت مردم را علیه معدنچیان کسب کند. در سال ۱۹۷۸ به دنبال اعتصاب کارگران بیمارستانی، مراقبت‌های پزشکی به شدت سهمیه بندی شد. گورکن‌های اعتصاب کننده از دفن مردگان خودداری می‌کردند و رانندگان کامیون نیز در اعتصاب بودند. مطبوعات علیه اتحادیه‌ها فعالیت می‌کردند و حمایت عمومی از آنان کاهش یافت و حزب کارگر سقوط کرد و در انتخابات، مارگارت تاچر برای مهار قدرت اتحادیه‌های کارگری به پیروزی رسید. تاچر سیاست‌های پولی و کنترل بودجه‌ای سخت را در دستور کار خود قرار داد. قدرت چانه زنی کارگران تضعیف گردید و سرمایه داران برای کسب سودهای باد آورده امکان فعالیت یافتند. در سال ۱۹۸۴ برای یکسال معدنچیان اعتصاب کردند که با سیاست‌های دولت، کارگران در اعتصاب شکست خوردند و تاچر با گشودن صنایع بریتانیا بر روی رقابت و سرمایه گذاری خارجی بیش از پیش قدرت اتحادیه‌های کارگری را کاهش داد.

رقابت خارجی بخش بزرگی از صنعت سنتی بریتانیا را در دهه‌ی ۱۹۸۰ نابود ساخت. صنایع فولاد و کشتی سازی کاملاً نابود شدند و صنعت خودروسازی از بین رفت ولی در عوض شرکتهای خودروسازی ژاپنی به بریتانیا آمدند و کارخانه‌ها را در مناطق سرسبز بنا کرده و کارگران غیر اتحادیه را به کار گرفتند از طرف دیگر، تاچر مبارزه با شوراها، شهر و شهرداری‌ها را با کاهش بودجه حکومت مرکزی به آن‌ها آغاز کرد و

کوشید از طریق اصلاحات در امور مالی شهرداری ها و شوراهای شهر اصول نئولیبرالیستی را بر آن ها تحمیل کند. صنایع هوا - فضای بریتانیا، مخابرات، خطوط هوایی، صنایع فولاد، برق، گاز، آب، اتوبوس رانی، راه آهن و ... در یک موج عظیم خصوصی سازی فروخته شدند. در واقع اقدامات تاجر در جهت انجام اصلاحات نئولیبرالی با کم رنگ کردن همبستگی های طبقه ی کارگر و رشد فرهنگ مصرفی و افزایش فرهنگ بدهکاری در زندگی سابقاً محافظه کار بریتانیایی متداول گردید و ساختار طبقاتی قدیمی بریتانیا را برهم زد.

تجربه چین

وقتی شیائو پینگ فرایند اصلاحات را در ۱۹۷۸ آغاز کرد تقریباً هر چیز مهمی در چین در بخش دولتی قرار داشت. شرکت های دولتی بر بخش های مهم اقتصاد حاکم بودند. آن ها نه فقط امنیت شغلی بلکه طیف وسیعی از مزایای رفاهی و باز نشستگی به کارگران عرضه می کردند. بخش کشاورزی طبق نظام شورای محلی سازمان دهی شده بود. روستائیان فقیرترین افراد بودند و از مهاجرت آن ها به شهر جلوگیری می شد. در طول دهه ی ۱۹۸۰ به روستائیان حق استفاده از زمین های اشتراکی در چارچوب نظام مسئولیت شخصی داده شد. آن ها محصولاتشان را در بازار آزاد با قیمت غیر دولتی به فروش می رساندند. تا پایان دهه ۱۹۸۰ زمین های اشتراکی کاملاً منحل شد. گرچه روستائیان رسماً نمی توانستند صاحب زمینی باشند و لی می توانستند آن را رهن کنند و اجاره دهند یا کارگر استخدام کنند. بازده بین ۱۹۷۸-۱۹۸۴ افزایش یافت اما از آن به بعد درآمدهای روستایی را کم ماند و حتی در شرایط واقعی سقوط کرد. اختلاف درآمدهای شهری و روستایی به طور محسوس افزایش یافت. مهاجران روستایی - زنان جوان - که مجبور به یافتن کار در جاهای دیگر شدند، به طور غیر قانونی و بدون داشتن حق اقامت به شهر ها سرازیر شده و ذخیره بسیار بزرگی از کارگران را تشکیل دادند.

چین به دنبال انقلا نئولیبرالیستی در بحبوحه ی بزرگترین مهاجرت توده وار است که جهان هرگز به خود ندیده است. طبق شمارش رسمی چین ۱۱۴ میلیون کارگر مهاجر دارد که مناطق روستایی را ترک تا در شهر ها کار کنند و بیش بینی می شود این تعداد به ۵۰۰ میلیون نفر افزایش یابد. این نیروی کار در مقابل استثمار بیش از حد آسیب پذیر است و از دستمزد بسیار کمی برخوردار هستند و از مزایای رفاهی و باز نشستگی برخوردار نمی باشند.

سرمایه گذاری مستقیم خارجی با نتایج متفاوتی در دهه ۱۹۸۰ روبرو شد. هرچند که این سرمایه گذاری ابتدا به ۴ ناحیه اقتصادی ویژه در مناطق ساحل جنوبی چین هدایت شد اما پس از ۱۹۹۵ دولت تقریباً کل کشور را به روی همه گونه سرمایه خارجی گشود. موج ورشکستی به مراکز شهری مهم هم سرایت کرد. موج عظیمی از بیکاری در مناطق شهری هم پدید آمد و حکومت چین باید مازاد بزرگی از کارگران بیکار را جذب می کرد. از ۱۹۹۸ چینی ها کوشیدند تا این مساله را از طریق سرمایه گذاری مبتنی بر وام در طرح هایی عظیم برای تغییر زیر ساخت های کالبدی مقابله کنند. طرح های کالبدی شامل احداث سد، ساخت شبکه های جدید راه آهن، مترو، بزرگراه ها، زیر ساخت ها برای برگزاری المپیک ۲۰۰۸ در دستور کار قرار گرفت. شهرنشینی سریع یکی از راه های جذب نیروهای کار ذخیره بود که از مناطق روستایی آمده بودند.

از طرف دیگر تجارت خارجی که در سال ۱۹۷۸ فقط ۷ درصد از تولید ناخالص ملی چین را تشکیل میداد تا اوایل دهه ۱۹۹۰ به ۴۰ درصد افزایش یافت و سهم تجارت جهانی چین ۴ برابر شد. موفقیت ابتدایی وابسته به رابطه با هنگ کنگ بود که به عنوان یکی از بربهای اقتصادی آسیا از مراکز مهم پویایی سرمایه داری بود.

به دنبال این اقدامات جامعه طبقاتی چین با شکاف جدید تری روبرو شد و تا میانه دهه ۱۹۹۰ مشخص شد که بازار عظیم داخلی چین بیش از پیش برای سرمایه خارجی جذاب شده است. گرچه فقط ۱۰ درصد از مردم قدرت خرید یک عضو طبقه متوسط نو پا و رو به رشد را کسب کرده بودند ولی ۱۰ درصد از جمعیت بالای یک میلیارد، بازار داخلی عظیمی را تشکیل می داد. مسابقه رقابتی برای عرضه خودرو، تلفن همراه، دی وی دی، تلویزیون، ماشین لباسشویی، مراکز خرید، بزرگراه ها، خانه های مجلل به آن ها شروع شد. تولید ماهانه خودرو از ۲۰۰۰۰ خودرو در سال ۱۹۹۳ به ۵۰۰۰۰ در ۲۰۰۱ و تا میانه سال ۲۰۰۴ به ۲۵۰۰۰۰ خودرو در ماه رسید.

این تولید با افزایش دستمزد همراه نبود و شکاف درآمدی بطور محسوسی افزایش می یافت. دستمزد ساعتی تولید پارچه در چین در اواخر دهه ۱۹۹۰ فقط ۳۰ سنت بود در حالیکه همین دستمزد در مکزیک و در کره جنوبی ۲/۷۵ دلار و در هنگ کنگ و تایوان ۵ دلار و در ایالات متحده ۱۰ دلار بود.

چشم انداز تفکر نئولیبرالی در چین اگر چه سریعترین اقتصاد در حال رشد جهان را نشان می دهد ولی به یکی نابرابرترین جوامع اشاره دارد. منافع رشد عمدتاً در خدمت ساکنان شهری و مقامات حکومتی حزبی قرر گرفته است. اختلاف درآمد بین ثروتمندان

شهری و فقرای روستایی به قدری شدید است که این شکاف اجتماعی به صورتی منفی با فقیرترین ملت های افریقا مقایسه می شود.

معیارهای رسمی نابرابری اجتماعی مانند ضریب جینی تأیید می کنند که چین فقط در طول بیست سال، مسیر یکی از فقیرترین جوامع را پیموده و به جامعه ای با نابرابری مزن رسیده است. شکاف بین درآمدهای شهری و روستایی با سرعت افزایش یافته است. خودروهای بی ام و در حالی می رانند که کشاورزان روستایی اگر یکبار در هفته گوشت بخورند، خوشبخت هستند.

انباشت ثروت نیز در این طیف اجتماعی خود داستانی پیچیده دارد. این ثروت از طریق فساد، خدعه و غصب آشکار حقوق و دارایی هایی که زمانی متعلق به عموم مردم بودند، به دست آمده است. بسیاری از مدیران یک شبه از طرق مختلف صاحب سهامی به ارزش میلیون ها یوان شدند و گروه های جدیدی از غول های اقتصادی را بوجود آوردند.

(۸)

فاصله طبقاتی که تفاوت جدی در درآمدهای اقتصادی را در جوامع شهری و روستایی به واسطه نئولیبرالیسم خلق کرده است، تمامی ابعاد امنیت انسانی را در طبقه فقیر و روستایی با مخاطره روبرو نموده است بطوری که زندگی از حداقل کیفیت بر خودار می باشد.

نتیجه گیری

امنیت ملی، غالباً با عبارات دولت-محورانه تعریف می شود لیکن شامل افراد و گروه ها و بازیگران غیر دولتی و نیز سایر نهادهایی مانند شرکت های فراملیتی و چند ملیتی نمی-شود. بنابر این تعریف سنتی امنیت ملی به معنای محافظت شهروندان از آوارگی، بیسوادی، بیکاری و ... نمی باشد و از "حقوق بشر" اساسی شهروندان محافظت نمی کند. از این جهت احیای درکی از چهار چوب مفهومی امنیت لزوم وجود رویکردی جامع را به وجود آورده است تا بتواند نیازهای امنیتی همه مردم را حاصل سازد. فراهم آوردن چهارچوبهای نظری مفید برای تحلیل دستور کار امنیتی چند سطحی و چند بعدی بوسیله متفکرانی مانند باری بوران و کن یوژن موجب شده تا امنیت دولتی یا ملی یا در بر گرفتن امنیت انسانی، بار دیگر مجدداً تعریف شوند. محور امنیت انسانی "مردم" هستند که افراد و اجتماعاتشان بیش از قلمرو حکومت ها را شامل می شوند. همین مردم موضوع و هدف ارجاعی امنیت انسانی نیز می باشند. در واقع این اصطلاح تأثیرات سیاست ها و اقدامات بر مردم را به عنوان معیاری جهت تعیین موفقیت یا شکست سیاست ها بکار می گیرد. جغرافیدانان نیز

به نوبه خود نسبت به مفهوم امنیت انسانی بی توجه نبوده اند به طور نمونه از نظر کیم انگلند جغرافیای سیاسی نه تنها به بررسی قلمرو و قلمرو سازی می پردازد بلکه به چگونگی توزیع قدرت در فضاها و اینکه چگونه فضاها و مرزهای شان مورد حمله یا محافظت قرار می گیرند، توجه می کند. در این میان بویژه در شاخه جغرافیای اقتصادی و سیاسی، بررسی و نقد تفکرات سرمایه داری از جمله ایدئولوژی نئولیبرالیسم و تأثیرات متفاوت آن در مناطق و فضاها گوناگون جغرافیایی از مباحث مورد علاقه جغرافیدانان می باشد. مکتب نئولیبرالیسم با تاکید بر چهار اصل آزاد سازی، خصوصی سازی، حذف نظارت دولت و کالا سازی اطلاعاتی توانسته است مخاطراتی را برای امنیت انسانی بیافریند به گونه ای که به عدم تعادل جامعه و نیز ایجاد رنج بیشتر، گسترش فقر و محرومیت و نابرابری در میان افراد و جوامع منجر شده است. تهاجم علیه امنیت انسانی به ویژه در میان کارگران بریتانیایی در نتیجه سیاست های تاچر در انگلستان و نیز اعمال تفکر نئولیبرالی در چین که منجر به ایجاد نابرابری های اجتماعی و شکاف بین درآمدهای شهری و روستایی و انباشت سرمایه صرفاً در دست برخی طبقات (به وسیله فساد و خدعه و غصب) شده است چشم اندازهای نگران کننده ای در باره امنیت انسانی در جهان نشان می دهد.

منابع

1. Muthien, B. (2003). Women's security is human security. Southern African Dimensions.
2. ویلکن، پیتر (۱۳۸۱). اقتصاد سیاسی ارتباطات جهانی و امنیت انسانی. ترجمه: مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
3. ویلکن، پیتر (۱۳۸۱). همان.
4. England, K. (2003). Towards a feminist political geography. *pergamon: political geography*, No 22, 611-616 (www.politicalgeography.com).
5. Hudson, H. (1998). A feminist reading of security in Africa, www.arts.uwa.edu
6. Hudson, H. (1999). Victims, exploiters or conservationists? Contextualized dynamics of liking dander, security and environment. www.arts.uwa.edu/aulmotspluriels/.
7. شکویی، حسین (۱۳۸۲). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا. تهران: گیتاشناسی.
8. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین الملل. تهران: سمت.
9. شکویی، حسین (۱۳۸۲). همان.

۱۰. هاروی، دیوید (۱۳۸۶). تاریخچه‌ی مختصر نتولیرالیسم. ترجمه: محمود عبد ا... زاده. تهران: اختران.
۱۱. شکویی، حسین (۱۳۸۲)، همان.
۱۲. هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، همان، ص ۱۶۵-۱۷۰.

